

جبر روانی و مسئولیت

اصل هلیت و اثرات آن در زمینه رفتار انسان

« فریود » در باره مسئولیت فردی چه میگوید؟

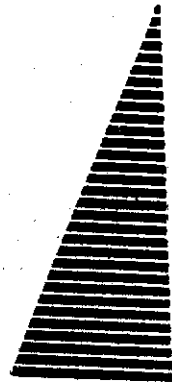
منطقی « جبریون » چیست؟

روش تداعی یا ارتباط آزاد که در معالجات

روانی بکار میرود بر چه پایه‌ای است؟

آیا با تشدید مجازات میتوان حسن مسئولیت

را در رانندگان بی احتیاط بیدار کرد؟



مسئله مسئولیت یکی از مشکلات علم روانشناسی است که راجع بان ضد و نقیض بسیار گفته شده است و همیشه نسبت بان ابهامی وجود داشته و علتش آن بوده که مسئولیت دارای جنبه‌های مختلف علمی، حقوقی، اخلاقی و مذهبی و همچنین جنبه علمی صرف است. پس اگر مسئله مسئولیت از این نقطه نظرهای مختلف مورد بحث قرار گیرد بدون آنکه وجه تمایز دقیقی بین آنها برقرار گشته باشد، ناچار بن بست منطقی حاصل خواهد شد. از نقطه نظر حقوقی و اخلاقی ما اجباراً هر شخص را بطور اصولی مسئول کلیه اعمالش میدانیم و فقط در بعضی موارد خاص مثلاً وجود بیماریهای روانی، (۱) یا اکراه مؤثر خارجی، استثنائی بر اصل کلی قائل میشویم. ولی حتی در این موارد استثنائی نیز مسئولیت تاحدی متوجه فرد میشود و فقط در درجه و میزان آن، سؤال پیش میآید. در مقابل این سؤال که «آیا باید شخص را مسئول خوابهایش دانست که محصول نیروهای ناخود آگاه اویند و شخص نسبت بدانها هیچ نظارت و قدرت آگاه ندارد؟»، فریود جواب داده بود: «پس چه کسی را غیر از خود خواب بیننده میتوان مسئول خوابهای او دانست؟». البته مفهوم مسئولیت را نمیتوان بطریقی کاملاً منطقی در مورد کلیه جریاناتی که در سازمان و دستگاه بدن صورت میگیرد مجری دانست. مثلاً اگر یک نفر بپرسد که «آیا شخص، مسئول فشارخون زیاد بدن خود است؟»، سؤالش زیاد منطقی

بنظر نمیرسد. ولی همین سؤال بعد از ملاقات شخص با طیب که ضمن آن دستور خودداری از صرف غذاهای نمک دار، سیگار و جلو گیری از شرایط ناراحت کننده را داده معنی پیدا میکند چه اگر مریض بدستور دکتر عمل نکند میتوان او را لااقل تاحدی مسئول ادامه فشارخون زیادش دانست. باید توجه داشت که مسئولیت از زمانی حاصل میشود که شخص طریقه کنترل فشارخون را آموخته باشد. یعنی فردی که حاکم بر رفتار خویش است باید مسئول آن رفتار باشد.

در این مرحله معمول است که مسئله جبر روانی را وارد بحث کنند. يك استدلال اینست که اگر ما اصل علیت را در زمینه رفتار انسان قبول داشته باشیم نتیجه منطقی آن این میشود که رفتار شخص را قوانین معین طبیعی تعیین و تنظیم میکنند. یعنی وقتی تصمیمی گرفته میشود، این تصمیم نتیجه علل معین روانی و فیزیولوژیکی است و همیشه فقط يك نتیجه و درآمد ممکن است.

بعکس، يك مکتب دیگر فکری، معتقد است که هر وقت فرد بر قوای متفکره خود تسلط داشته باشد آزاد است که بین بد یا خوب انتخاب کند و باید او را بخاطر این انتخاب مسئول دانست.

من در مورد مسئله جبر روانی از نقطه نظر فلسفی بحث نخواهم کرد بلکه میکوشم تا روشن سازم که صرف نظر از نظریه‌ای که انسان می‌پذیرد (یعنی جبر یا آزادی اراده) فقط يك جواب منطقی برای مسئله مسئولیت وجود دارد. اجازه بدهید يك مثل مادی خارجی را در نظر آوریم. فرض کنیم ناخدائی که کشتی خود را در خطر می‌بیند تصمیم می‌گیرد که در آن بماند و به بقیه کارگران کشتی و مسافران دستور میدهد که کشتی را که در حال غرق شدن است ترك گویند. کسی که معتقد به جبر است خواهد گفت که ناخدا در حقیقت نمیتوانسته راه دیگری را انتخاب کند. بعکس، مخالفین نظریه جبر، ممکن است بگویند که ناخدای کشتی که صاحب اختیار بوده اگر انجام وظیفه کرده در کشتی خود باقی بماند، مستحق پاداش و تحسین و اگر آنرا ترك کند مستحق مجازات و تنبیه است. البته هر دو جواب، منطقی بنظر می‌آیند و اشکال از آنجا پیش آمده که تعریف و توضیح‌های علی (۲) و قضاوت‌های اخلاقی کاملاً از یکدیگر متمایز نشده‌اند.

اگر بخواهیم ارزش عمل ناخدای کشتی را از نظر علی (۳) بسنجیم باید شخصیت او را بشناسیم. اگر این شخصیت را مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم که قواعد و اخلاقیات دریاوردی بدان تعلیم داده شده است. محققاً ناخدا با عقاید و خصوصیات خود بدنیایا آمده بلکه این خصوصیات را تحت تأثیر افرادی که در سن خردی شخصیتش را تشکیل داده‌اند و آنان که بعداً دریاوردی را با او آموخته‌اند، کسب کرده است. بدین ترتیب قانون دریاوردی بطور عمیق در شخصیتش نشسته و با اصطلاح، طبیعت ثانی او شده و عمل او نیز مطابق باطرز فکر

و روحیه اکتسابی او بوده است. و چنانچه او هرگز این اصول را نیاموخته بود و یا آنها را چنان عمیقانه جذب نکرده بود که برغریزه طبیعی حفظ نفس او برتری یابند، مسلماً کشتی را بخاطر حفظ جان خویش ترك میکرد. پس رفتار او را ارزشهای اخلاقی شخصیت او تعیین و تحریک کرده اند.

تا اینجا همه با استدلال جبریون موافقت داریم. ولی اگر آنها معتقد باشند که چون ناخدای کشتی فقط میتواند آنطور که عمل کرده عکس العمل نشان دهد و از خود اختیاری نداشته پس مستحق تشویق و تحسین خاصی نیست و بهمین ترتیب اگر کشتی را ترك کرده بود نمیتوانستیم او را مسئول بدانیم چه، قانون دریاوردی را فرانگرفته و جذب خویش نکرده بود و بنابراین اختیار دیگری نداشته، آیا هنوز میتوان با آنها موافقت داشت؟

نتیجه عملی منطق جبریون نه تنها مضراست بلکه غیر منطقی نیز میباشد. چطور شد که ناخدا توانست غریزه حفظ نفس خود را کنترل کند و مطابق با اخلاقیات حرفه خود که باو اجازه نجات جانش را حتی در موقع غرق کشتی نمیدهد، عمل نماید؟ البته با تعلیم و تربیت. ولی اصول و رویه های تعلیم و تربیت خود بر اصل مسئولیت پایه دارند. این ناخدا بهنگام کودکی وقتی مطابق با قواعد و مقررات خانه رفتار میکرد مورد تحسین قرار میگرفت و اگر آنها را نقض میکرد تنبیه میشد. باین ترتیب او را مسئول اعمالش کردند و یادش دادند که نتیجه رفتار خود را بپذیرد. مسئول داشتن شخص بخاطر رفتارش، تأثیری عمیق در تشکیل شخصیت او دارد و سرانجام باعث تشکیل کلیه خصوصیات و عقاید او میگردد. اصل مسئولیت در مورد کلیه افرادی که با این ترتیب تربیت یافته اند تأثیر و نفوذ دارد. اگر خطا کاری را مسئول اعمال او بدانیم کلیه اعضاء گروه و جامعه او نیز تحت تأثیر این امر قرار میگیرند. بنا بر این کاملاً غیر منطقی است که باین نتیجه برسیم که ناخدایی که کشتی اش را ترك میکند نباید مسئول عمل خود باشد. مسلم است که چنین طرز فکری کلیه قواعد و مقررات دریاوردی را بی اثر ساخته خلاف کلیه اصول تعلیم و تربیتی خواهد بود که ناخدا را ملاحظی شایسته بار آورده است. پس نتیجه کلی این شد که اصول اخلاقی عامل مشکل و مبین شخصیت هستند. در اینجا نمیخواهیم درباره کلیه جریانات پیچیده روانی که از طریق آنها اصول اخلاقی جزئی از شخصیت میشوند، بحث کنیم. در این مورد «یکی دانستن» خود (۱) با افراد صاحب قدرت خارجی (اولیاء) تأثیر بسزا دارد. ولی یکی از مهمترین عوامل اینست که همیشه فرد را مسئول نتیجه اعمال او میدانند.

حال، استدلال دیگر را مطالعه کنیم: ممکن است قبول کنیم که از لحاظ عملی مطلوب است که برای تعلیم و پرورش کودک، او را مسئول اعمال خود قرار دهیم. ولی بهر صورت بزرگسالان محصولات خاتمه یافته و نهائی هستند و ناخدایی که با کشتی خود غرق میشود احتیاجی به پاداش و تشویق خارجی ندارد. بلکه تصمیم و عمل او بخاطر ارضاء قانون داخلی

خود او انجام شده است. بعلاوه ناخدائی را که کشتی خود را بر خلاف مقررات دریانوردی ترک گفته نمیتوان بوسیله مجازات، قانون شناس و اخلاقی ترک کرد. چه شخصیت او حالا دیگر تثبیت یافته و اگر تا زمان بلوغ نتوانسته قانون دریانوردی را جذب و هضم کند، در آینده نیز قادر باین امر نخواهد بود. این استدلال دواشکال دارد :

۱- اولاً ممکن است مجازات و بزملاکردن قانون ناشناسی ناخدا در او تأثیر عمیق نماید و توازن عوامل متناقض را به نفع اصول اخلاقی که از مقتضات اویند ولی قدرت و تأثیر زیاد نداشته اند، تغییر دهد. باین ترتیب که ممکن است شرم و خجالت پس از تحقیر و تنبیه، بر غریزه حفظ نفس او غلبه یابد و او را دریانورد مطمئن تری سازد.

۲- بعلاوه مسلم است که اگر گریز ناخدا را با این استدلال جبری که قادر به طرز عمل دیگری نبوده و بنا بر این مسئول نیست بپذیریم، این امر باعث بی اعتباری و از اثر افتادن کلیه مقررات دریانوردی میگردد.

کسی که با این طرز استدلال مخالف باشد میتواند اعتراض کرده بگوید. ذ تا کی میخواهید اصل کهنه مسئولیت را حفظ کنید؟ ما میدانیم که اعمال ما بیش از انگیزه های آگاه، تحت تأثیر انگیزه های ناآگاه قرار دارند و فرد هیچگونه کنترل و نظارتی بر محرکهای ناآگاه خود ندارد. در مورد انگیزه های آگاه، ممکن است مسئول داشتن شخص بخاطر این انگیزه ها ارزش عملی، تربیتی و تهذیبی داشته باشد. ولی واضح است که این امر در مورد انگیزه های ناآگاه صادق نیست. چه با مجازات ظاهر نمیتوان اصل و محتوی عوامل ناآگاه را تغییر داد. این استدلال مخالف نظر فریید است که شخص را حتی مسئول خوابهای خود نیز میدانست و اشتباه اصلی آن اینست که قسمتهای آگاه و ناآگاه شخصیت را دودستگاه و رشته کاملاً مجزا می پندارد که هیچگونه ارتباط متقابل بایکدیگر ندارند، مثل دست چپ که از اعمال دست راست آگاه نیست. ولی این فرض مخالف علم و آگاهی ماست. چه مثلاً خطای زبان و سایر اشتباهات فعلی هر چند تحت تأثیر محرکهای ناآگاه هستند، از طریق فعل اختیاری عضلات ما حاصل میشوند. در چنین مواردی رفتار ما کلاً یا بعضاً تحت تأثیر انگیزه های ناآگاه قرار میگیرند که بوسیله جریانه های مختلف روانی در قلمروی که در مواقع عادی تحت کنترل و نظارت نفس آگاه قرار دارد نفوذ کرده تأثیر میگذارند. ولی ارتباط متقابل بین دوسازمان آگاه و ناآگاه یک حرکت دوجانبه است. باین ترتیب که نه تنها جریانه های ناآگاه در جریانه های آگاه نفوذ میکنند، بلکه بعکس، جریانه های آگاه نیز در حالات ناآگاه موثر هستند. بهترین دلیل این مدعی آنست که در معالجات روانکاو بیمار معمولاً شب پس از جلسه ای که در آن روانکاو تفسیری از رفتار او نموده انکاس مناسب بروز داد همان تفسیر را بصورت خواب می بیند. روش تداعی یا ارتباط آزاد نیز که در معالجات روانی بکار میرود بر پایه همین ارتباط متقابل قرار دارد. بدین شکل که از بیمار خواسته میشود کنترل آگاه رشته افکارش را متوقف نماید و این موضوع باعث میشود که عوامل ناآگاه نفوذ بیشتری در جریانه های فکری داشته باشند. بدین ترتیب تداعی

آزاد تا حد زیادی تحت تأثیر عوامل ناآگاه قرار میگیرد درحالیکه این عوامل وقتی کنترل فکر آگاه با دقت اعمال میشود، کم تأثیرتر هستند. پس غایب از آنرو که رشته‌های آگاه و ناآگاه فکر هر دو قسمت‌های يك سازمان مرتبط و کامل یعنی دستگاه فکری هستند نمیتوان شخص را فقط بخاطر آنچه در فکر آگاهش میگذرد مسئول دانست. این نکته را مثالی روشن خواهد کرد.

چند سال پیش يك دادگاه آلمانی در يك دعوی برادرکشی با مشکلی مواجه شد. در فصل شکار آهو مردی برادر بزرگتر خود را در سپیده دم مه آلود بجای آهو گرفته با گلوله کشته بود. در جریان محاکمه معلوم شد که برادر بزرگتر بازن مطلقه برادر کوچکتر ازدواج کرده بوده و برادر کوچکتر هیچگاه این موضوع را فراموش نکرده رنجش عمیقی از برادر بزرگ در دل داشته است. مسئله مطروحه برای دادگاه این بود که عمل این برادر قتل بوده است یا تصادف و با اینکه عمل تصادف فرض میشد این سؤال پیش می‌آمد که آیا میتوان برادر کوچکتر را از مسئولیت این واقعه مبری دانست.

صرف نظر از اینکه این عمل را از لحاظ حقوقی و اخلاقی چگونه تفسیر کنیم یعنی آنرا تصادفی که از عوامل ناآگاه سرچشمه گرفته و یا قتل عمد بدانیم، و صرف نظر از اینکه در هر مورد چگونه حکم و قضاوت کنیم، مرتکب این عمل را نمیتوان از مسئولیت نتایج عمل او، مثلاً تأمین زندگی مالی زن و کودکان برادر، مبری دانست.

در این مثال روشن است که تصمیم به تهذیب برادر بوسیله مجازات موردی ندارد. پائینو صف شکی نیست که اگر فردی را مسئول اعمال خود بدانیم این موضوع در طرز رفتار آتیه اش موثر خواهد بود، اگر چه عملش بعلمت عوامل ناخودآگاه صورت گرفته باشد. اگر رانندگان بی احتیاط را مجازات کنیم - هر چند هم که تصادفات آنها نتیجه مجازاتهای ناآگاه باشد - این امر حس مسئولیت تقریباً همه رانندگان را افزایش داده باعث میشود که در رانندگی احتیاط و مراقبت بیشتر مصروف دارند. و بعکس اگر بگوئیم که برای افرادی که بعلمت رفتار خلاف مقررات دچار تصادفات میشوند مجازاتی نخواهد بود، بدون شك به تعداد تصادفات خواهیم افزود.

از طرف دیگر خطاست اگر تصور کنیم که ترس از نتیجه فعل، مثلاً ترس از مجازات، در کلیه موارد در جلوگیری از فعالیت‌های مجرمانه موثر خواهد بود. برای نمونه در مورد مقصری که بعلمت وجدان گناهکار خود مرتکب جرم میشود، مجازات اثر معکوس دارد. بدین معنی که مجازات نه تنها او را از ارتکاب جرم باز نمیدارد بلکه وسیله تشویق او برای قانون شکنی مجدد هم میشود. یکی از علل مهم مجرمیت چنین فردی احتیاجی است که به مجازات دارد و او سعی میکند که با این مجازات خود را از احساس گناهی که بعلمت تمایلات عمیق ناآگاه حس میکند، رها نماید. بدین معنی که برای او مجازات بخاطر يك جرم کوچک بجای جرم بزرگتری که او بطور ناخودآگاه میخواهد مرتکب شود، معامله سودمندی است. بعلاوه مجازات قدرت محدودکننده و مانع وجدان او را کم میکند. یعنی وقتی این فرد بسختی

مجازات شد، حساب خود را با جامعه تسویه شده میدانند و خود را بیش از پیش در ارتکاب اعمال ضد اجتماعی آزاد می‌یابند. البته نتیجه این بحث این نیست که نباید چنین فردی را مسئول اعمال خود ساخت، این مثال فقط نشان میدهد که اخذ تصمیم نسبت بانواع مختلف بزه کاران باید بطور فردی و با توجه به طبیعت مجرم بعمل آید. در مورد بعضی مجرمین، مجازات اثر خوب دارد، در مورد بعضی دیگر حبس و معالجات روانی لازم است و در مورد عده‌ای، فقط باید بطور دائم از جامعه دور نگاهداشته شوند. ولی صرف نظر از اینکه در عمل چه تصمیمی اتخاذ شود، اصل اساسی اینست که باید هر کس را مسئول نتایج اعمال او دانست.

نتیجه نهائی این بحث اینست که اصل اخلاقی مسئولیت برای هر جامعه لازم و ضروری است. اگر فردی را مطابق با اصل مسئولیت بار آورند سرانجام حسن مسئولیت در نسبت بسیار بین عنوان جزئی از مسئولیتی که انسان نسبت به خود دارد، پذیرفته و ذاتی نفس میشود. و این درونی شدن حسن مسئولیت است که فرد را وجودی اجتماعی میسازد. حسن درونی مسئولیت فقط در جوامع دیکتاتوری معنایش را از دست میدهد. افراد چنین اجتماعاتی آزادی شور و اندیشه ندارند بلکه اعمالشان بطور دقیق تشریح و تعیین میشود و فرهنگ جامعه آنان را چون آدمک‌های فتری میسازد که فقط موافق انعکاسات مشروط عمل و زندگی میکنند و از آنجا که رفتار این افراد نتیجه شور و مشورت آزاد نیست، مسئولیت درونی معنایش را از دست میدهد. افراد چنین جامعه‌ای گزارش اعمال خود را فقط برای مقامات خارجی دارند و نسبت به وجدان خود مسئولیتی حسن نمیکند. حسن مسئولیت نسبت به نفس انسان فقط در جوامع آزاد توسعه می‌یابد و پایه وجودی این جوامع است.

کار و کاسبی!

دزدی را دستگیر کرده در دادسرا بازپرسی
میکردند قاضی پرسید چطور جرأت کردی نصف
شب بمنزل این شخص بدزدی بروی ؟
دزد جواب داد: آقای قاضی دفعه پیش که خدمتتان
رسیدم شما گفتید چطور جرأت کردی در روز
روشن دزدی کنی؟! پس آخر من بیچاره چه موقع
باید بکار و کاسبی برسم ؟